

فیلم‌هایی از جنس خودمان

از جنس ضد تاریخ

پژوهش‌گر: مک. «بزرگ‌مهر»

بخش پایانی

در دو شماره پیشین اشاره کردیم که جنگی ناخواسته، نابرابر و نابخردانه، به ویژه بعد از ناکامی‌های صلیبیون در محو تاریخ، تمدن و فرهنگ شرق که در لباسی مذهبی و به مقتضای زمان چهره برافروخته بود، یک بار دیگر از نیمه‌ی دوم قرن بیستم به این سو آغاز شده است و در دو، سه دهه‌ی اخیر چنگ و دندان بیش‌تری نشان می‌دهد و اساس این تفکر پلشت که ریشه‌ی نژادی و تحقیرگرایانه دارد، تأکید، اصرار، پافشاری و به کرسی نشاندن این نظریه است که تمدن غرب که ریشه در تمدن یونان دارد، نخستین، انحصاری، بلامنازع، برترین، غنی‌ترین و علمی‌ترین تمدن‌های جهان است و آن‌چه که دیگران دارند حتا در اندازه سایه‌های این «مُثل» ۱ها هم نیستند.

اصول این تئوری چنان چه بر پایه‌های برخورد مهرآمیز، خردمندانه و فراگیر فرهنگی و علمی استوار باشد، نه تنها اشکالی ندارد، بل که می‌تواند به صورت شگفت‌انگیزی در جهت استواری خرد و اندیشه‌ی جهانی‌گام بر دارد و برخورد علمی و مسالمت‌آمیز تمدن‌ها را در پی داشته باشد.

اما چنان چه این برخورد به جای تعامل فرهنگی، تغافل فرهنگی را بین توده‌های ناآگاه دامن بزند و حقیقت‌های تاریخی را وارونه به چالش بکشد و با استناد به گفتار و نوشتار برخی از تاریخ‌نویسان یک سویه‌نگر و مغرض بخواهد کوه‌ها را نبیند و کاه‌ها را زیر ذره‌بین بگذارد، خاموش ماندن در مقابل آن چیزی کم‌تر از وطن‌فروشی نیست. زیرا، همین داده‌های دروغ و بیمارگونه‌ی روزهای نخستین، با گذشت زمان در ذهن انسان‌ها استوار می‌شوند و با عبور از کانال سده‌ها اگر جای‌گزین واقعیت‌ها نشوند،

نوعی آشفته‌گی ذهنی و تفسیرهای دو و یا چندگونه‌ی تحلیلی از روی داده‌های مسلم تاریخی ایجاد می‌کنند و زمینه‌های گمانه‌زنی و تردید را در وقایع مسلم تاریخی در بین تاریخ پژوهان به وجود می‌آورند. چندان راه دوری نرویم. هم اینک ما شاهد ده‌ها تفسیر دو و یا چندگونه از روی داده‌های مسلم و قطعی تاریخی هستیم که نمی‌دانیم کدام یک راست و کدام یک دروغ است، و این چیزی نیست جز تحریف‌های تاریخی امروز که در سال‌های دور آینده نوعی تردید راست و دروغ را در پژوهش‌گر تاریخ به وجود می‌آورد.

اگر در تخریب تمدن شرق از سوی تاریخ‌نگاران، مستندسازان، فیلم‌نامه‌نویسان و سیاست‌پیشه‌گان غرب، غرض‌ورزی، کینه‌توزی، حسادت و یا عمدی در کار نباشد، چه تفاوتی دارد که تمدنی از شرق سرچشمه گرفته باشد و یا از غرب! زیرا، فرهنگ، تمدن، اندیشه، خرد و دانش بشری متعلق به یک نژاد، قوم، قبیله، طایفه یا خاندان نیست که در دایره‌ای بسته محفوظ و محدود بماند و دیگران نتوانند به آن دسترسی داشته و بهره ببرند.

اگر علمی، اندیشه‌ای و خردی وجود دارد، سرانجام متعلق به تمام بشریت است، چه شرقی، چه غربی. و بی‌گمان در همین جا است که رنگ سیاسی شعار «نه شرقی، نه غربی» عوض شده و تبدیل به گفتار خردمندانه‌ای به نام: «هم شرقی و هم غربی» می‌شود.

اما، چنان چه هدف اصلی از این هیاهو و به راه انداختن دادو فریادها، بی‌اعتبار کردن، بی‌آبرو کردن، دست کم گرفتن و یورش ویران‌کننده فرهنگی باشد، طبیعی است، هر انسان شرقی: خواه ایرانی، خواه مصری، خواه هندی و یا چینی فریاد اعتراض‌اش بلند می‌شود که، ای خردمندان تاریخ‌نویس غربی،

آن‌چه را که شما در مکتب‌ها، حجره‌ها، کلیساها، مدرسه‌ها، و دانش‌گاه‌های خود دارید، دست‌کم تا قرن ۱۵ و ۱۶ میلادی متعلق به همین شرقی‌ها است که بیش‌تر از ۹۰ درصد آن را اندیش‌مندان، خردورزان و پژوهش‌گران پارسی و ایرانی به شما تقدیم کرده‌اند.

برخی از شما هرگز با خودتان اندیشیده‌اید، آن اندازه‌های مقیاس گونه‌ای را که با اما و اگر در آزمایش‌گاه‌های بی‌خردی، نادانی و ابلهانه‌ی خودتان تهیه کرده و به نتیجه‌ی قطعی هم رسیده‌اید، آن قدر کورتان کرده است که ایرانی را با آن یاغی پابرهنه و آدم‌کش و پا به فراری که دنیا را فقط با یک چشم می‌بیند و بزرگ‌ترین دشمن خود را اندیشه، دانش و خرد نهفته در کتاب‌ها می‌انگارد و لوله‌ی تفنگ‌اش را بر روی کودکان، دختران و زنان بی‌چاره، درمانده، بی‌پناه و دانش‌آموزان خردسال مدرسه‌های ابتدایی افغانستان نشانه می‌رود، اشتباه گرفته‌اید!!

باور کنید آن دسته‌ی ناآگاه در ارزیابی‌های بیمارگونه‌شان به کاه‌دان زده‌اند.

ما آن سرمایه سالار حجازی واپس‌گرا، عقب‌مانده، غارنشین و واخورده از اختلاف‌های خانواده‌گی شاه‌زادگان عرب بر سر تقسیم میراث میلیاردی چاه‌های نفت که کم‌ترین حرکت اقتصادی‌اش می‌تواند زهرچشمی از خداوندگاران مطلق امپراتیست‌ها بگیرد و آن خواهران دوقولسوی نیویورکی را یک‌بار دیگر چندپاره و چندین هزار پاره کند، نیستیم.

آقایان! اگر هنوز ذره‌ای از آن باور خردورزانه، عدالت خواهانه و انسانی یعنی: «پندار نیک، گفتار نیک و کردار نیک» یک پارسی ناب و یک ایرانی فرهیخته در وجودتان خودنمایی می‌کند، و دزدی، استثمار، بی‌عدالتی، مواد مخدر، خودفروشی،



قطع چشم و گوش و دست و پا، و طناب و دار را به ملت‌تان هدیه نداداید، از حاکمان دل‌سوز، نگران و سراسیمه برای حقوق بشرتان بپرسید:

آن یاغی پاپتی، نادان، یک‌چشم، آواره و پتو پیچیده شده و سرگردان در سنگلاخ‌های ارتفاعات افغانستان و این امیرزاده یمنی و خداوندگار سود و ثروت و سرمایه و پناه‌جو در غارهای وزیرستان پاکستان و ایالت هلمند افغانستان را چه کسی جز اتحاد پلید و پلشت غرب مدافع حقوق بشر! آزادی خواه! ناجی مردم ستم‌دیده از دستی جباران حاکم! و گستراننده جهانی دموکراسی! خلق کرد؟

این‌ها نطفه‌های حرام کدام آزمایش‌گاه دموکراسی غربی هستند که این چنین بی‌پروا و گستاخ به جای انهدام زرادخانه‌ها، پادگان‌ها، ناوها و مراکز استراتژیک غرب، به جان مشت‌ی زن و کودک و انسان بی‌گناه شرق، در مسجدها، کلیساها، مدرسه‌ها، دانش‌گاه‌ها، خیابان‌ها و بازارها افتاده‌اند و گروه گروه آن‌ها را سلاخی می‌کنند! و حقوق بشر نیز نظاره‌گر این بدبختی‌ها است!!

شهروندان غربی مهربان! آیا فکر نمی‌کنید پدران شما این دیوان رها شده از تنوره پلیدی و پلشتی تفکرات لیبرالیستی و نو محافظه‌کاری را خلق کرده‌اند تا فرزندان بی‌گناه ما را سپر بلای شما بکنند! این دیوان رسته از تنوره‌های آدم‌سوزی معماران سیاسی شما، انتقام چه چیزی را از فرزندان شرق می‌گیرند؟ به ما حق نمی‌دهید که بگویم این «لیبرالیسم» شما با دیکتاتوری و توتالیترانیسم پیوندی نامقدس و گناه‌آلود ایجاد کرده است؟

به ما اجازه بدهید خودمانی‌تر با شما درددل کنیم. دوستان آمریکایی من! چندان به دموکراسی خودتان غره نشوید. شما

نیز به شکلی فرادموکراتیک، فرامدرن و فرارسانه‌ای، اما تقریباً با همان محتوا و شکلی که شهروندان ما را به پای صندوق‌های رأی گیری می‌کشاند، دست‌آویز مسخ شده همان کسانی هستید که برای شما تراشیده‌اند. اگرچه هیچ خردمند عاقل سیاسی منکر دموکراتیک بودن ساختارهای قانون‌مند حاکمیت شما نیست. یعنی درست همان عناصری که در حکومت‌های غیردموکراتیک وجود خارجی ندارد.

برای این که غرور کاذب دموکراسی شما لکه‌دار نشود و دامن پاک و باکره شما آلوده نگردد به پای صندوق‌های رأی کشانده می‌شوید تا نیکسون‌ها، کارترها، ریگان‌ها، بوش‌ها، مک‌کین‌ها، میس کلینتون‌ها و اوباماها را انتخاب کنید. اگر چه این آخری را یک پدیده قرن بیست و یکمی بنامند که می‌خواهد **To change the world**.

در جایی که اقتضا کند شما از ما، هم عاقل‌تر هستید و هم مهربان‌تر! چون پیرو حقوق بشر هستید و شکنجه در قانون اساسی شما جرم است! دست و سر و پا بریدن ندارید، به هر کسی که زبان‌اش را دواز کند و یا پای‌اش را از گلیم‌اش فراتر گذارد، حالا جان‌کندی راست باشد و یا مارتین لوتر کینگ چپ و یا چه‌گوآرای چپ چپ، برای شما فرقی نمی‌کند، چون قانون‌مند و قانون سالار هستید! مخالفان سیاسی و مدنی خود را شکنجه روحی و جسمی نمی‌کنید، دست و پا نمی‌برید، و یا درگونی سنگ‌سار نمی‌کنید، اما با یک تیر غیب که آخرش هم معلوم نمی‌شود که از کدام تفنگی شلیک شده است، خیلی فوری راحت‌اش می‌کنید تا یک عمر رنج ده‌ها سال بی‌دست و پای، و بی چشم و گوشی را تحمل نکند و به لشکر گدایان سر چهارراه‌های شما افزوده نشود! قاتل و قاتلان قاتل هم یکی پس از دیگری به خاطر عشق به میهن! یا خودشان

را حلق‌آویز می‌کنند، یا در زندان خودشان را به دار می‌زنند و یا کاسه‌ی واجبی را سر می‌کشند. چون در این مورد و صدها مورد دیگر شما از ما با انصاف‌تر و دموکرات‌تر هستید، بر می‌گردیم به اصل مطلب امان راجع به سرشاخ شدن فرهنگ غرب با فرهنگ شرق.

شما خوب می‌دانید (به استاد مسلم تاریخ‌اتسان ویل دورانت مراجعه کنید) که غرب یعنی تمدن یونان ۳۰۰۰ سال پیش و شرق یعنی تمدن ایران ۳۰۰۰ سال پیش. در آن دوران تاریخی نه این که تمدن‌های دیگری نبوده‌اند، بوده‌اند، بسیار هم بزرگ و شگفت‌انگیز. اما ایران در این سوی تاریخ و یونان در آن سوی تاریخ حرف اول را می‌زده‌اند، بوده‌اند و هستند. دیگران بوده‌اند، اما امروز نیستند. تفاوت در بودن و نبودن تمدن‌ها است.

تمام تمدن‌هایی را که در دو گفتار پیشین به آنها پرداختیم، با تمام بزرگی و اهمیت‌شان، به همان علت‌هایی که بیان کردیم از هم گسستند، نابود شدند، سوختند، خط و زبان و تمدن‌شان مغلوب مهاجمان گردید و از پهنه‌ی گیتی پراکنده شدند. فرقی نمی‌کند، تمدن شگفت‌انگیز سومری بوده است و یا تمدن حیرت‌انگیز مصر.

به جز دو تمدن، که از ۳۰۰۰ سال پیش پا به پای هم پیش آمده‌اند، مغلوب هیچ قومی و قبیله‌ای نشده‌اند، و با تحمل سنگین‌ترین فراز و فرودهای تاریخی هم چنان دوام آورده‌اند و وجود دارند. تمام جهانیان این دو تمدن را لمس می‌کنند و جلوی چشمان خود می‌بینند.

ایران یونان

با تمدن یونان این بخت نیک هم راه بوده است که اروپا و جهان غرب خود را وابسته‌ی آن بدانند و ریشه‌های خود را در آن جست‌وجو کنند. اما تمدن ایران هم چنان

مستقل مانده است و در طول تاریخ دراز مدت خود در ستیز با تنها رقیب خود یونان، تا ظهور مسیحیت سختی‌های فراوانی را پشت سر گذاشته است و بعد از آن با قوم و قبیله‌های مختلف مهاجم مانند: تازیان، چنگیزیان، مغولان، تیموریان و از قرن ۱۵ - ۱۶ میلادی به این سو اروپاییان و غربی‌ها دست و پنجه نرم کرده است که برای نابودی فرهنگ و تمدن ایران خیز برداشته‌اند، اما در مواردی بسیار زیاد تسلیم و الامقامی و خردورزی فرهنگ و تمدن ایران شده‌اند و در کنار آن به سازنده‌گی و آفرینش صلح‌آمیز پرداخته‌اند.

در یکی دو دهه‌ی پیش رو که بی‌گمان رنگ و بوی سیاسی دارد جبهه‌گیری غربی‌ها و به شکلی گسترده‌تر برخی از آمریکایی‌ها نسبت به فرهنگ و تمدن ایران تا حدود زیادی خصمانه و دور از شیوه‌های علمی تاریخ نگاری بوده است.

شگفتی در این است که نخستین یورش فرهنگی و برنامه‌ریزی شده با نوشته شدن سناریویی به نام «الکساندر بزرگ» که همان اسکندر باشد با تحریف آشکار روی داده‌های تاریخی آغاز گردید. بخش وسیعی از فیلم که به یورش اسکندر به ایران مربوط می‌شود از سپاه داریوش سوم هخامنشی به زشتی نام برده می‌شود و ایرانیان مردمانی غیر متمدن، وحشی و با چهره‌هایی که با تاریخ و فرهنگ ایرانی هیچ‌گونه هم‌سوئی و هم‌خوانی ندارد، ترسیم شده‌اند.

ظاهر ایرانیان در این فیلم بیش از این که ایرانی باشد، شکل مغول‌ها و عرب‌ها را دارد.

سناریوی بعدی تخریب عمدی فرهنگ و تمدن ایرانی که با برنامه‌ریزی بسیار گسترده فیلم‌سازان هالیوودی تهیه شده است شکل اهانت به فرهنگ و تمدن ایران بسیار گستاخانه‌تر می‌باشد. این بار آمریکاییان در فیلم «۳۰۰» دامنه‌ی گستاخی‌ها را در بیان روی داده‌های دروغ تاریخی و تحریف آشکار تاریخ تا حد اغراق و مبالغه کشانده‌اند.

فیلم «۳۰۰» که به حمله‌ی ایران به یونان در تنگه‌ی «ترموپیل» بین کوه «اوتیه» و خلیج «مارلیک» مربوط می‌شود، حقیقتی است تاریخی که «هرودوت» مورخ یونانی اما ساکن در شهر ایرانی «هالی کارناسوس» روایت‌هایی از خود یافته و به آن اضافه کرده است. جالب است اگر توجه کنیم که «هرودوت» به عنوان یک تاریخ‌نویس از اواخر دهه‌ی ۸۰ قرن نوزدهم در فهرست مراجع تاریخی آمریکا قرار می‌گیرد. زیرا قبل از هرودوت، نوشته‌های «گزنفون» مستندات تاریخی آمریکاییان را تشکیل

می‌داد. آمریکاییان چون می‌پنداشتند که «هرودوت» نماینده دموکراسی یونان است، به همین سبب او را بزرگ کردند. به طوری که به زودی هرودوت در صف دموکرات‌ها جای گرفت و به عنوان «پدر تاریخ» عنوان جدیدی پیدا کرد. فرهنگ غرب و تاریخ پژوهان غربی از قول هرودوت نوشته‌اند که فرهنگ یونان (بگوئید غرب) دموکراتیک و فرهنگ ایران (بگوئید شرق) دیکتاتوری و ضددموکراتیک بوده است. بنابراین غرب حق دارد که فرمایشات!! هرودوت را سند قطعی تلقی کند.

چنان‌چه با دقت به این فیلم نگاه کنید، حیل‌گری‌های حرفه‌ای فیلم‌سازی همراه با سیاست مخدوش کردن فرهنگ ایران را آشکارا مشاهده می‌کنید. در این که جنگی به نام «ترموپیل» وجود داشته است، تردید نکنید. در این که بین هخامنشیان و سپس ساسانیان (ایران) و آتن و اسپارت (یونان) جنگ‌های مکرری بوده و دو سرزمین بارها به یک دیگر یورش برده‌اند، باز هم شک نکنید. اما این که سپاهی به بزرگی و ساز و برگ جنگی و اهمیت کمی و کیفی پادشاهی بزرگ و پرآوازه به نام «خشایارشا» و حرکت از پارس به فاصله‌ی صدها کیلومتر تا رسیدن به دریای سیاه و گذشتن از تنگه‌ی دارانل (بُیسفر) با نصب پل‌های مصنوعی برای عبور یک سپاه حداقل ۱۲۰/۰۰۰ نفری^(۱) همراه با سنگین‌ترین و کامل‌ترین تجهیزات جنگی آن عصر از یک دریای بسیار خروشان و پهناور (دریای سیاه) در ۲۵۰۰ سال قبل و رسیدن به پشت دروازه‌های اسپارت و دفاع جانانه‌ی «لئونیداس» فرمانده سپاهیان اسپارتی فقط با «۳۰۰» نفر در مقابل ۱۲۰/۰۰۰ نفر (یعنی هر سربازان و سپاهیان آزموده، جنگ‌دیده، آن هم فقط در مدت ۳ روز و تار و مار شدن و شکست خوردن و فرار کردن ۱۲۰/۰۰۰ نفر ایرانی در مقابل ۳۰۰ نفر یونانی، موضوعی است که هم از نظر علمی و هم از نظر تاریخی باید با دقت بیش‌تری مورد بررسی قرار گیرد تا دروغ بزرگ تاریخ روشن شود. هیتلر به فرماندهان نظامی خود توصیه می‌کرد به مردم دروغ‌های بزرگ بگویند. زیرا هرچه قدر دروغ‌ها بزرگ‌تر باشد، اثرش در مردم بیش‌تر است و مردم آن را راحت‌تر می‌پذیرند.

راک اشنایدر کارگردان به شدت متعصب و نژادپرست آمریکایی فیلم «۳۰۰» در این فیلم به تماشاچیان القا می‌کند که ایرانیان (شرق) در یک تباری و توطئه‌ی خانثانه (توجه کنید) گوژیستی را رام می‌کنند تا دروازه‌های شهر را بر روی سپاه ایران بگشاید.

کارگردان فیلم با طرح تصویرهای اغواگرایانه‌ی سینمایی به تماشاچی می‌گوید که هدف ایرانی‌ها در حمله به یونان از بین بردن دموکراسی نهادینه شده یونان بوده است و جای‌گزینی دیکتاتوری، وحشی‌گری، بی‌تمدنی، جنگ و ترور، در این سرزمین دموکرات! و این مفهومی ندارد جز این که تمدن شرق (ایران) دیکتاتوری و غیرمتمدن بوده است و تمدن غرب (یونان) دموکراتیک و همراه با تمدن پیش رفته. از آن‌جایی که تاریخ‌نویسان ما دست بسته تسلیم حاکمیت‌های زور و سلطه بوده و نتوانسته‌اند و یا به کلامی دیگر به آن‌ها اجازه نداده‌اند که تاریخ واقعی خود را بنویسند، بنابراین کم‌تر اتفاق افتاده است که تاریخ‌نویسان ما پاسخ شایسته به این خیال‌بافی‌های بسیار اغراق‌آمیز بدهند. در این که بسیاری از پادشاهان ایران خودکامه و ضددموکراسی بوده‌اند، تردیدی نیست. اما اگر فرهنگ و ساختار فکری ملتی چنین معرفی شود، بسیار بی‌انصافی است. به ویژه این که نگاه غربی‌ها به تاریخ ایران پیش از اسلام است. اگر چنین بوده است که آن‌ها می‌پندارند، پس این همه پیشرفت علمی، فنی، معماری، مدیریتی، شهرسازی، سیستم بسیار پیش رفته و بی‌مانند اداری، مملکت‌داری و نظامی را چه ملتی به انجام رسانده است؟ بی‌گمان تا عدالت اجتماعی، دموکراسی و مردم‌سالاری در حاکمیت سرزمینی پایه‌ریزی نشده باشد، هرگز آن سرزمین نمی‌تواند به تمدن دست یابد. و اگر نام آن پیش رفت، توسعه و گسترش علمی، اداری، معماری، دولتی، نظامی و حکومتی در ۳۰۰۰ سال پیش تمدن نیست، پس چه نام دارد؟

و در پایان ۳۰۰ نفر اسپارتی زیبا، خوش‌قد و قواره، ستر، ورزیده، چشم‌آبی و جنگ‌آور درس جانان‌های به سپاه ۱۲۰/۰۰۰ نفری ایران وحشی! و غیرمتمدن! می‌دهند که این درس بزرگ تاریخ تا همین امروز ایرانیان را سرجای خود نشانده است. یعنی این که، ایرانی وحشی، غیرمتمدن، دیکتاتور و برهم زننده نظم جهانی، مواظب خودت باش که لئونیداس دیگری پیدا نشود که دوباره داستان جنگ «ترموپیل» را تکرار کند؟

آقای راک اشنایدر چون هنرپیشه است! و کارگردان! آن هم از نوع سیاسی آن! حق دارد از تاریخ بی‌خبر باشد. مگر می‌شود یک نفر فیلم «۳۰۰» را بسازد و ایرانیان را قومی وحشی، بی‌باان‌گرد، گرسنه، متجاوز، ناسازگار و در تضاد با دموکراسی به تصویر بکشد، اما در چند قدمی هالیوود و در تاج ساختمان سازمان ملل متحد شعر

جهانی سعدی: بنی آدم اعضای ... را نبیند و یا از استوانه‌ی کوروش بزرگ به عنوان اساس منشور حقوق بشر بی‌اطلاع باشد و باز هم فرزندان آن پدر والامقام و فرخنده را وحشی، پابرنه، گرسنه، بیابان‌گرد، ضدتمدن، ضد دموکراسی و متجاوز بنامد و در سرتاسر فیلم خنده‌دارش لباس، کفش و کلاه تازیان را بر تن پارسیان و شمشیر و خنجر مغولان و عرب‌ها را در دست ایرانیان بگذارد و از آن‌ها عکس بگیرد؟

خشایار شاه و سپاهیان ایرانی که با استناد به نوشته‌های مورخین دوست و دشمن و آثار باستانی کشف شده از دوره هخامنشیان همواره چهره‌ای بسیار مردانه، باوقار، شرفی و با پوشش کامل هستند، در این فیلم پابرنه، لخت، زیر ابرو گرفته، آرایش شده و چهره‌ای زنانه دارند که به مردان زن‌نما بسیار شبیه‌تر هستند تا یک سرباز جنگی قدرت‌مند دوره هخامنشی.

آقای راک اشنایدر حتما فرصت نکرده

و نه صحنه‌سازی‌های سیاسی و غیرواقعی کارگردان فیلم «۳۰۰» خنده‌دار نیست، **نگهبانی و حفاظت از دروازه‌های یونان با عظمت آن دوران در دست گوزپشتی معلول باشد که قدرت حرکت کردن هم ندارد؟ یعنی یونان تا این اندازه سقوط کرده است که یک نفر گوزپشت ناتوان و لیلی نگهبان دروازه‌هایش باشد؟**

آقای راک اشنایدر اگر انصاف داشت باید علت بازگشت سپاهیان ۱۲۰/۰۰۰ نفری و نه ۱/۵۰۰/۰۰۰ نفری خشایار شاه (فرزند داریوش بزرگ و نوه دختری کوروش بزرگ) را که به گفته‌ی تاریخ یکی از عادل‌ترین، مردمی‌ترین و مهربان‌ترین فرماندهان نظامی بعد از کوروش و داریوش بوده است، در فیلم‌اش به تصویر می‌کشید.

چنان‌چه خشایار شاه در برگشت دادن سپاهیان‌اش به ایران درنگ می‌کرد، مردم یونان برای تأمین آذوقه و خوراک ۱۲۰/۰۰۰ نفر (به نوشته‌ی برخی دیگر از مورخان ۱/۵۰۰/۰۰۰ نفر) سپاهیان

ایرانی، باید از گرسنه‌گی یک دیگر را می‌دریختند. سرزمینی که تمام ثروت‌اش وابسته به تعدادی ماهی و موجودات دریایی و حمل‌ونقل دریایی بود چه‌گونه می‌توانست پذیرای ۱۲۰/۰۰۰ میهمان ناخوانده باشد؟ چنان‌چه قصد خشایار شاه تصرف اسپارت بود، فرمان می‌داد تا سپاهیان‌اش ماه‌ها در آن سرزمین به بزرگی یک استان ایران بمانند و به قتل عام مردم بی‌گناه و غارت شهرها بپردازند. اگر چنین می‌شد ۳۰۰ نفر سرباز جنگی

و چند هزار نفر شهروند معمولی اسپارتی در مقابل آن سپاه مجهز و مسلح ایرانی چه کاری می‌توانستند انجام بدهند؟ ای کاش آقای راک اشنایدر تاریخ ناپلئون بناپارت را خوانده بود. **ناپلئون می‌گوید: کسانی که می‌گویند خشایار شاه در جنگ ترموپیل شکست خورده و به ایران بازگشته است باید این پرسش را از خود بکنند که خشایار شاه در حمله‌ی بزرگ خود به یونان جز تصرف سرتاسری یونان و گسترش نفوذ ایران در آن منطقه چه کار دیگری باید انجام می‌داد؟**

فراموش نکنیم که در همین جنگ، آتن و اسپارت (یونان) در ردیف ساتراپ‌های (استان‌های) ایرانی در می‌آیند و حاکمیت ایران را می‌پذیرند و خراج‌گذار ایران

می‌شوند. ای کاش گروه کارگردانی فیلم «۳۰۰» پیش از تهیه‌ی این فیلم حداقل دوره ۱۵ جلدی «تاریخ یونانیان و بربرها» پژوهش امیر مهدی بدیع به ویژه بخش لشکرکشی خشایار شاه به یونان را خوانده بود.

وقتی قلم در دست دشمن باشد و ما اجازه نداشته باشیم که درباره تاریخ امان بنویسیم، از کوروش بگوییم، از داریوش بگوییم، از بزرگی، والامقامی و خردمندی پادشاهان عدالت پرورمان حرفی بزنیم و باز ناچار باشیم از ۳۰۰۰ سال تاریخ پرفراز و نشیب امان به جز ۱۴۰۰ سال حرفی برای گفتن نداشته باشیم و اگر چنین کنیم دوستان! عرب و عرب نیزه‌مان، ما را به تحریف تاریخ، توهین به مقدسات و طرف‌داری از طاغوت متهم کنند و بسیاری تهمت‌های ناروای دیگر ... چرا نباید انتظار داشته باشیم که دشمنان ما برای ما فیلم‌هایی چون: اسکندر، ۳۰۰، سد سیوند، تخت جمشید، دشت بلاغی، کوروش، بی‌ستون، بدون دخترم هرگز و ... بسازند؟! وقتی دوستان متحد!! و هم‌سایه‌ی ما که نان و آب و آبادانی جزیره چند کیلومتری‌اشان از صدقه‌ی سری دولت‌مردان ما است، ادعای مالکیت ایران زمین در «تنب بزرگ، تنب کوچک، ابوموسا، خلیج همیشه فارس ...» را دارند، چرا کشورهای دیگر دست به این کارها نزنند؟ اگر فیلم‌های بدتری تهیه نکنند باید به عقل و خردشان تردید داشت. کنفرانس شرم‌آور شرم‌الشیخ در سال گذشته و اجلاس گستاخانه و ضدایرانی سران عرب در دمشق در ماه گذشته هم راه با فرمایشات!! و سخن رانی‌های شیوخ عرب و سخن پراکنی‌های انقلابی بزرگ!! و خود شییفته‌ی نامی لیبیایی، درباره سه جزیره ایرانی و اشغال‌گر نامیدن ایران و امضای تمام دولت‌های دوست!! و هم‌کیش ما!! در زیر قطع‌نامه‌ی پایانی، به اعتقاد برخی از خوش‌باوران ناآگاه هنوز نشان دوستی و هم‌کیشی در بین این قوم یعجوج و معجوج می‌توان سراغ گرفت؟

خوش باوری و در خواب غفلت بودن تا کی؟!

فراموش نکنیم. اگر امروز تاریخ تحریف شده و فرمایشی به خورد ما و فرزندانمان می‌دهند، نتیجه‌ی همان نهضت کتاب سوزان قرن هفتم میلادی است که به فرمان تازیان آن چه را که جز تاریخ عرب بود به دجله و فرات انداختند و یا سوختند و خاکستر آن را به دجله ریختند که تا مدت‌ها آب دجله سیاه شده بود. اگر تردیدی در این نوشته دارد به تاریخ ایران، قرن یکم تا هفتم هجری



قمری و کتاب‌های فراوانی که در این دوره ۷۰۰ ساله نوشته شده و مورد استناد صدها کتاب تاریخ بعد از آن قرار گرفته است، نگاه کنید.

شگفت‌انگیز نیست اگر امروز مشاهده می‌کنیم که از امپراتوری بزرگ و جهان‌گیر مادها، هخامنشیان، سلوکیان و اشکانیان هیچ اثر نوشته شده‌ای در اختیار نداریم؟ در حالی که تمدن در دوره هخامنشیان از گسترش بی‌مانندی برخوردار بود که کوچک‌ترین دلیل آن، اداره امپراتوری جهان شمولی به وسعت ۱۱ برابر ایران امروزی، یعنی ۱۸/۱۲۸/۰۰۰ کیلومتر مربع توسط یک سازمان بی‌مانند اداری و تشکیلات حیرت‌آور نظامی با به کار گرفتن پیشرفته‌ترین سیستم‌های آموزشی، اداری و اقتصادی بود.

جعل تاریخ کار بسیار آسانی است، اما نوشتن واقعیت‌های تاریخی نیازمند شخصیتی شرافت‌مند، فرهیخته، درست‌کار و بی‌طرف است.

باز می‌گردیم به آن‌چه که از آغاز این گفتار به آن تأکید داشته‌ایم، یونان یعنی غرب، اروپا و غرب، به ویژه آمریکای ۵۰۰ ساله برای فرار از دین بزرگی که از «سرخ‌پوستان و سیاه‌پوستان» و رنگین‌پوستان بومی سرزمین‌اش به گردن دارد به دنبال ریشه‌های تاریخی معتبری هستند که یونانیان متمدن و با فرهنگ ۳۰۰۰ ساله بسیار بهتر از «هون‌های وحشی» اروپایی و «رنگین‌پوستان» آمریکایی به شمار می‌روند. این موضوع بهترین وسیله و بهانه‌ای است برای ثبت تاریخی «ریشه‌های تمدن غرب» WEST CIVILIZATION ROOTS یونان در مقایسه با ایران فقط دو دولت

شهر داشت به نام «آتن» و «اسپارت» و وسعتی کم‌تر از ۳۰۰/۰۰۰ کیلومتر مربع در مقابل صدها شهر، استان و ایالت‌های کوچک و بزرگ و گستره‌ای به اندازه ۱۸/۱۲۸/۰۰۰ کیلومتر مربع.

ایران، یعنی شرق. با تمدنی دست کم ۳۰۰۰ ساله و فرهنگی بسیار پیش‌رفته، والامقام، پربار، شایسته و گستره‌ای بیش‌تر از ۶۰ برابر یونان و با داشتن نخستین دولت، حکومت و مدیریت قانون‌مند همانند آن‌چه که امروز پس از گذشتن ۲۵۰۰ سال بسیاری از کشورهای بزرگ جهان آرزوی داشتن آن چنان حکومتی را در دل می‌پروراندند. در این جنگ فرهنگی ناخواسته، ستیز غرب با ایران نیست، با کل شرق است که ایران به عنوان کهن‌ترین نماد قانون‌مند شهروندی، دولت‌مردی، قانون‌سالاری و مملکت‌داری در رأس آن هرم بوده و تا امروز نیز دوام آورده است. چنان‌چه تمدن و فرهنگ ایران (شرق) به آرامی و در دراز مدت مخدوش شود و با گذشت زمان به تدریج تاریخ آن تحریف گردد، کار در آینده آسان‌تر خواهد شد. برای تحریف تاریخ چه راهی نزدیک‌تر از انتقال فرهنگ تصویری (سینما) از حرف و نوشته به ذهن. هیچ یک از تماشاچیان امروزی فیلم «۳۰۰» در ۲۵۰۰ سال قبل نبوده‌اند که ببینند خشایارشا چه می‌کرده است! اما تروک (تربک)‌های سینمایی و فیلم‌سازی فراحرفه‌ای در دنیای سینما هم خشایارشا را زنده می‌کند و پر پرده سینما می‌نشانند و هم لئونیداس و آتن و اسپارت را. چه چیزی مؤثرتر از تاریخ زنده تصویری آب و رنگ‌دار و تحریک‌آمیز (ACTION -

اکشنی) همراه با سکس و عشوه‌های زنانه‌ی هنرپیشه‌گان سینمایی در نقش رکسانای عشوه‌گر و دیگر شاه‌زاده‌گان سرابرده داریوش سوم برای یک جوان بی‌خبر از تاریخ کشورش ...

در همین جا است که ملت ما می‌گوید: اشک شما، اشک تمساح است. با یک دست پیش می‌کشید و با یک پا پس می‌زنید. هم خر را می‌خواهید، هم خرما را. هم قسم حضرت عباس می‌خورید و هم دم خروس از خرچین‌اتان بیرون است.

از یک سو برای ساختمان سد سیوند، به زیر آب رفتن آثار باستانی ما، تنگه‌ی بلاغی، تخت‌جمشید، آرام‌گاه کوروش، تنگ بستان، شوش، بی‌ستون و ... سمنار، گردهم‌آیی، اجلاس جهانی و نشست‌های سازمان مللی برپا می‌دارید و دل می‌سوزانید و از سوی دیگر برای ما فیلم‌هایی مانند: بدون دخترم هرگز» «اسکندر»، «۳۰۰» و آن فیلم‌هایی که در راه هستند می‌سازید و با کمک تکنولوژی سوپر مدرن و فراحرفه‌ای سینمای غرب دروغ‌های شاخ‌داری به نادانان جهان تقدیم می‌کنید و ایرانی‌ها را در ردیف اقوام وحشی، بیابان‌گرد، گرسنه و ضد دموکراسی و مخالف نظام سازمان‌یافته‌ی جهانی معرفی می‌کنید! کدام را باور کنیم.

پی‌نوشت:

۱- برخی از تاریخ‌نویسان تعداد سپاهیان، سربازان و جنگ‌اوران خشایارشا را برای حمله به یونان ۱/۵۰۰/۰۰۰ نفر نوشته‌اند که جای پرسش دارد.

توضیح و تصحیح

در مقاله‌ی «خُرده‌هایی که به دکتر مصدق گرفته می‌شود» چاپ شده در مجله‌ی شماره ۶۳، بخش کوتاهی از میانه‌ی آن به خاطر ایراد رایانه‌ای حذف شده بود که سردبیر گرامی به خاطر کمی وقت، خود نسبت به تکمیل آن اقدام کردند. از آنجایی که شیوه‌ی نگارش ایشان با من متفاوت است و یکی از خواننده‌گان فردوسی نیز نقدی را بر مقاله‌ی یادشده نوشته است که بیشتر آن مربوط به همین بخش از مقاله می‌شود از این‌رو عین بند مربوطه‌ی نوشتار خودم را در پی می‌آورم.

متن افزوده‌ی سردبیر از بند پایین ستون میانی صفحه‌ی ۱۲۱، از «شایسته است...» آغاز می‌شود و به آخرین خط همان صفحه یعنی «... باقی می‌ماند.» ختم می‌شود. اصل نوشته به قرار زیر است:

«امامی، امام جمعه‌ی تهران بود که از حوزه‌ی مهاباد انتخاب شده بود. نحوه‌ی انتخاب وی خیلی جالب بود چرا که یک سید روحانی شیعه‌ی ساکن تهران از منطقه‌ی مهاباد کرد سنی‌مذهب، آن هم تنها با ۵۲ رای که از سوی ارتش از سران عشایر گرفته شده بود، به مجلس راه یافت و در انتخابات هیأت‌ریسه‌ی مجلس توانست با ۵۶ رای موافق از آیت‌الله کاشانی که نامزد جبهه‌ی ملی برای ریاست مجلس بود، پیشی بگیرد.»

دیگر آن‌که، از آنجایی که شماری از دوستان از سوتیتر صفحه‌ی ۱۲۸ پرسیدند که در متن وجود نداشت و به نام «م.ف.» آمده بود یادآور می‌شوم که م.ف. کوتاه‌شده‌ی «مجله‌ی فردوسی» است و به گزینش سردبیر گرامی مجله.

ع. الف.